

داشتن یا بودن؟

اریک فروم

ترجمه

اکبر تبریزی



در این کتاب می‌خوانید

۵ سرآغاز: وعده بزرگ ، شکست آن و چاره‌های جدید
پایان يك پندار - چرا وعده بزرگ به‌شکست انجامید؟ - ضرورت اقتصادی
تغییر انسان - آیا چاره‌ای برای فاجعه وجود دارد؟

۲۲ فصل یکم: يك نگاه کوتاه

داشتن و بودن و اهمیت تفاوت آن‌دو - نمونه‌هایی از اشعار مختلف -
تغییرات اصطلاحی - منشاء این اصطلاحات - مفهومی فلسفی بودن -
داشتن و مصرف کردن .

۴۱ فصل دوم: داشتن و بودن در تجربه زندگی روزانه

یادگیری - بخاطر سپردن و بخاطر آوردن - گفتگو کردن - خواندن - اعمال
قدرت - دانش داشتن و دانستن - ایمان - عشق‌ورزی .

فصل سوم: داشتن و بودن در تورات و انجیل و نوشته‌های

۶۹ قدیس اکهارت

تورات - انجیل - اکهارت .

۹۴ فصل چهارم: داشتن چیست؟

جامعه مکتب - مبنای داشتن - ماهیت داشتن - عوامل پشتیبان دیگرشکل
«داشتن» - «داشتن» و خصوصیات آنال - رهبر و برابری - داشتن برای
زیستن .

يك نگاه کوتاه

«داشتن» و «بودن» و اهمیت تفاوت آن دو

مسأله «داشتن» در برابر «بودن» بطوریکه بودن علی‌البدل داشتن قرارگیرد برای شعور عام یا فهم عادی چندان جذبه‌ای ندارد. چنین بنظر میرسد که «داشتن» يك پدیده عادی زندگی است: ادامه زندگی مستلزم داشتن لوازمی است. بعلاوه، برای آنکه از اشیاء و لوازمی لذت ببریم، باید آنها را داشته باشیم. در فرهنگی که هدف غائی آن داشتن است - و داشتن هرچه بیشتر و بیشتر - و در فرهنگی که میتوانیم بگوئیم فلان شخص «يك میلیون دلار ارزش دارد» چگونه «بودن» میتواند علی‌البدل «داشتن» قرارگیرد؟ برعکس چنین مینماید که جوهر «بودن» «داشتن» است، و اگر کسی چیزی ندارد چیزی هم نیست.

راهنمایان بزرگ زندگی مسأله داشتن یا بودن را بعنوان جایگزین یکدیگر مرکز و کانون نظامهای فکری خود قرار داده‌اند.

بودا تأکید میکند که برای نیل به بالاترین مرحله تکامل انسانی ، نباید حرص مالکیت داشته باشیم. مسیح می آموزد که : « هر کس بخواهد حیات خود را نجات دهد باید آنرا رها سازد، و هر کس جان خود را در راه من فدا کند، آنرا نجات داده است، زیرا چه فایده دارد اگر تمام جهان از آن شخص باشد ولی نفس خود را برباد دهد یا بر آن زبان رساند؟» (انجیل لوقا ۲۵-۲۴: ۹). اکهارت گفته است که نداشتن و خود را باز و «تهی» نگاه داشتن و خودپرستی را از خود دور کردن شرط رسیدن بقدرت و غنای روحی است. مارکس معتقد است که ثروت بیکران مانند فقر به یکسان گناه است، هدف ما باید «بیشتر بودن» باشد نه «بیشتر داشتن» (در اینجا اشاره من به مارکس راستین است، آن اومانیست رادیکال، و نه آن شخصیت جعلی و مبتدلی که کمونیسم شوروی از وی ساخته است).

سالهای سال عمیقاً تحت تأثیر تفاوت بین «داشتن» و «بودن» بودم و میکوشیدم تا مبنای تجربی آن تفاوت را در مطالعه افراد و گروهها از طریق روشهای روانکاوی پیدا کنم. مشاهداتم مرا به این نتیجه رساند که تفاوت و تمایز بین عشق بزندگی و عشق بمرگ، قاطع ترین مسئله هستی است؛ و معلومات بدست آمده از روانکاوی و مردم شناسی تجربی نشان میدهد که: «داشتن و بودن دو شرط اساسی تجربی است، که نیروهای آنها تفاوت بین منشهای افراد و انواع مختلف منش اجتماعی را تعیین میکنند».